بادداشت



پیرزن کاروخیابان، میدانیدچیست؟



ننەليلا با من اسـت، توى خانە، خيابان، توى تاق، توی میهمانی لابه لای سطر سطر گتابی که میخوانم، توی تختخواب پشت پلکهای بســـتهام، ننه لیــلا آرام و قرار را از مــن گرفته و نمی گذارد خواب به چشــمهایم بیاید. ننهلیلا ت، از روزی که توی مترو دیدمش. با ے با من اس ب من مصحب (روروی یه چې سرو یه مرد آن چشه های بی فروغ و نگاه مهربان مادرانه، با دست های چروکیده و پینه دار و تن رنجور و خسته ننه لیلا با من است، از وقتی مین ۶ نفر نشسته روی صندلی های مترو جایی گرفت و نفس راحتی کشـید و به خاطر نصف صندلی فروتنانه از بغلدستی هایش تشکر کرد.

گفتم: این ساعت مترو خیلی شلوغ است، شما که مجبور نیستید، چرا این ساعت از خانه بیرون میآیید؟ **خندید و گفت**: چـرا؟! مجبورم. از سـرکار

. برمی گردم. ی ر ا ب**ا تعجب پر سیدم**: مگه شما کار می کنید؟ **گفت:** بله، محل کارم میرداماد است. از ۹ صبح

تا ۵ بعداز ظهر .

۵ بعدارصهر. **پرسیدم**: خونهتون کجاست؟ **گفت**: یافتآباد، بـازار مبل. هـر روز صبح از بافتآباد میں روم میرداماد و عصر از میرداماد ر می گر دم یافت آباد. م ولى توى اين سن و سال! لابد براتون

فيلى سخته! یبی سعه: **گفت:** ۳ ماهی میشود که کار می کنم. **گفتم:** همسرتان...؟

تعقیم مصروبی.. کفت: مریض است و بازنشسته، حقوق بازنشستگی اش ۱۰۰هزار تومان است، چندماه پیش یک وام ۲۰ میلیونی گرفتیسم ۸۲۰ مزار تومانش میرود برای قسط وام. با ۸۰هزار تومان من چکار کنیم ۲ روز دیگر شیعید است. با این مخارج مگر می سود کار نکرد. خدا را شکر. صاحبکارم خوبه. کارمندای آنجا جوان هستند

مثل بچه خودم میمانند. . . .

ساعت ۸ شــب بود، از دکتر برمی گشتم. شب سردی بود. خشکه سرمایی که دلت میخواست بــدوی و هرچه زودتــر خــودت را بهجایی گرم برســانی. ســرم را انداخته بــودم پاییـــن و تند ،ر کې درار میرفتم سمت ایســتگاه مترو فردوسی. پیرزنی نشســته روی پلههای پیـادهرو توجهام را جلب کرد. خودش را پیچیده بود در چادر مشـکی. از سرما مچاله شــده بود. با یک دستش صور تش را وشــانده بود و دســت دیگرش را دراز کرده بود



فلاکتی فروشندگی میکنند. توی سرما و گرما، توی شــلوغی و ازدحام و غرولند مسافرها. زنان رو به عابران. با خودم گفتم، توی این سوزوسرما چهچیزی او را از خانهاش کشـانده بیرون؟ آخر سالخور دهای که پلاســتیک.های سنگین اشیای چه کُسی دلش می خواهد خانه گرمش را بگذارد و بیاید کنار خیابان و به سوی عابران دست تکدی ر بد ت تکدی نجل را با مشقت دنبال خود می کشانند. از این قطار به آن قطار، از این واګن به آن واګن، یا تُرس دراز کند؟ در این افکار بیبودم که بیرمردی از راه و دلهره، مبادا گیر بیفتند و سرمایه اندکشان را ی کرد، ید و در حالی که دور و بــرش را نگاه م ز دست بدهند. پتوچهای داد دست زن و بهسیرعت رفت. زن , رب کی دیست دن و به سرعت رفت زن پتورا پهن کرد زیرش و به کارش ادامه داد تا کی نمی دانم؟ اما تصویرش آمد نشست کنار ننەليلا. كنار تصوير زنان سالخوردە بيشمارى

که هـر روز توی مترو می بینمشـان کـه با چه

و کهــن فکری! انــگار آمدهایــم تا فقط آســیا،

نویس را بچرخانیم، حتی اگر بـــه قیمت درهم

کوفتن آسیاب دیگری باشد و شوربختانه همه اینها را نتیجه خوش فکری خویش میدانیم!به

طاعاتمان مینازیم و آن را چوبی کرده بر سر همه می کوبیم! همه آنانی که چون ما نیستند

را از خیدا بیخبیر میدانییم و خیود را زاهدی

فلوتنشين مى بنداريم و از ياد مى بريم كه

----- . کـم نیســتند زنــان ســالخورده و پیـری که نیم بیستندارتان ست مورده و پیشری نه محتاج نیان شباشیان هستند. کم نیستند پیرزنان آبرومند و شـریغی که یـک عمر با عزت زندگی کردند و امروز که باید ســال های پیری را

به آسودگی و استراحت بگذرانند، مجبور می شوند . تن به کارهای سـختی چـون آبدارچی، کلفتی و فروشندگی بدهند.

گرفت، نمیشود انکارش کرد، نمیشود از کنارش گذشت و شب راحت سر بر بالین گذاشت. امروز در سطح شهر تهران هزاران ننهليلا وجود

بوسیستان به بدی مسر نان شب دارند؟ بهراستی پیرزنان کار و خیابان معلول چهچیزی شدهاند؟ آیا همانطور که برخی ر، یې په به رو کارشناسان اقتصادی میگویند، این پیرزنان هم مثل دیگر آحاد فقیر جامعه قربانی سیستم بانکی غط هستند. من که کارشناس اقتصادی نیستم اماوقتی کمی فکر می کنم، می بینم سیستم بانکی که اقساط ماهیانه یک وام ۲۰میلیون باندی نه افساط معیات یب وام مسیری تومانی را ای توجه بـه در آمد ۹۰۰هـزار تومانی وام گیرنده، ماهیانــه ۸۲۰ هزار تومــان می،ندد. ولی از دریافت بازپرداخت وامهای بی بی بینتوانه میلیاردی عاجز است، سیستم عادلانهای نیست. شما بگویند، هست؟

آیا هــزاران ننهلیــلامثــل بقیــه مــردم زیر خطفقــر ايــن جامعــه، قربانــى ندانم كارىها و بلندپروازی های کسانی نیســتند کــه هنوز هم از تاریــخ عبــرت نمی گیرند؟ آیا گنــاه دربهدری پیرزنان کار جامعه ما، گردن آنهایی نیست که منافع یا مصالح سیاسیشان برایشان از نان و آب منىتى باشتىن سىسىسى، بريىسى، رەن و ب و امنىت مردم جذابتر است؟ بىن نمىدانم چطور مىشود حق مسلم ننەليلارا مامىن معيشت براى

اناستان بیست. از فرمایشــات حضـرت علــی (ع) اســت که: اماً رایت نعمـه موفـوره الا و فـی جانبها حق مضیع»- ندیدم ثروتی انباشــته مگر در کنارش حقی ضایع شــدهبود. آیا بر این اساس نمیشود قامت خمیده این پیرزنان را در مفاسد اقتصادی چندهزار میلیاردی و سوءاســـتفاده از بیتالمال جندهار میباردی و سوءاستفاده از بینانمان مسلمین دید آیاوقتی میلیاردها دلار ثروت این تشور صدف خرید کالاهای بنجل چینی یا بدتر قاچاق کالاهای خارجی میشوده جز بیکاری و و آییا اهصال در بازگردانیدن اسوال بربادرفته میتور مید بیتالمال و کشدادن رسیدگی به این پرونده ها عامل افزایش تعـداد این پیرزنـان کار نخواهد شد؟ در حالی که ننهلیلا خسته مجبور است در



اگـر رفتارهـای روزمـره خـودرا در طبق نقد بگذاریم و کمـی منصفانه تر آنهـا را مورد تجزیه و تحلیـل قـرار دهیم بـه نایا برایر ایران توجه مىرسىيم كــه زياد بــاب طبع مــا نيســتند و از ی را از این بیز به خود نمی الیم و چه بسیا در سدد مخفی کردن ایسن رفتارها نیسز برمی آییم! رفتارهایی که نشــات گرفتــه از خودخواهی های که در ذهنمان برای اهدافمــان تعریف کردهایم! انگار در نمایشی که ترتیب دادهایی فقط برای جلبُ نظُر بيننده، صحنههــا را طراحي مي كنيم واز فقـدان روحیــه آزادی خواهــی در خویــش هیچ گاه – حتی – دلگیر هم نمیشــویم! راستی هیچ ۵۵ - حتی - دلانیر مین سویم ارستی چرا انسان ها گاه این گونه به راحتی رنگ عوض می کنند و ان کسی می شوند که نباید باشد: از دنازهایی ریاکاراند در خویش برای نشیان دادن آن حالتی که نیستند، پیرورش می دهندا برای بزرگ جلبوه دادن شخصیت مصلحتی خویش ،رر که ارمغانــش مزیتــی، گاه، حتــی دون پایه نیز هسـت! اگر نیک بنگریم، درمییابیــم که گاه از نقابی به بلندای یک فریب برای چهره روزانهمان اســـتفاده کردهایم! در دستانمان تســبیح ذکر و در دلمان حیلت فریـب. در کلاممان دروغ رخنه کـرده و در عمل مان دورویـی! گاه برای موقعیتی به آب و آتش میزنیــم و بادمجانها در تولیمی با به و اصلی این درمی دست در کاسه قابی میچینیم و گاه برای درمی دست در کاسه پتیمی میاندازیم و قسمهای دروغین میخوریم! در موقعیتی که قرار میگیریم، قواعد انسانی را به فراموشی می سپاریم و صدایمان را بالاتر از همه قرار می دهیم. نیشـخند فریب را درایت و زرنگی فویش می پنداریم و مردانگی و غیرت را سادگی

چراما آن کسی نیستیم که ادعامی کنیم؟ کور خودوبینای مردم

بی رحمی را در نقاب رحم و مروت پنهان کردهایم. کور خود میشــویم و بینای مــردم. دلمان برای بی طاعت ی دیگران می سوزد و خود به طاعتی ریایی مبتلا گشته ایم. از دین و عـزت و آزادگی مایے مے گذاریم و خےود از یاد مے بریے کہ نہ به گرانبهاست. بنده درم گشتهایم و صداقت را در

پیرزنــان کار» پدیــدهای اجتماعی اســت در

دارد. هزاران مادربــزرگ که به جای بودن در کنار نوههایشــان، به جای اســتراحت در خانه دغدغه

،ماندن نیست؟

پسوندی یی ساندی رسارندینان عمار عرب برای با غایت شـــار میدهیم و به انــدک عمل می کنیم. انســانها را بنا به وضع شغلیشـــان، بزرگ جلوه مىدهيم و خوشـحالى آنهــا را شــرط موفقيت خويش مىينداريم! چون كارمان را درست انجام

ی رو خود در خفا دین به دنیا سودا کنیم: یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد

ی خواہیے،؟ روزمر گی چون خــورہ به جانمان فتــادہ اســت. بلدیہ خوب حــرف یز نیے اما ت. بلديــم خوب حــرف بزنيـــم ام باد نگرفتهایم در ست عمّل کنیم! خیلی از تُها و رفتارهایمان شـعاری شـ گاه تعصبی خشک و بی منطق بر رفتارمان ریشه دوانیده و به گونهای می شویم که همه چیز را از یـاد میبریم! به راحتی به افــکار و اعتقادات هم نوهين ميكنيم! از زندگي مسالمتآميز فقط عنوانش راً فهمیده ایم! راستی چرا این گونُهایم؟ چه می خواهیم؟ یســت؟ موقعیت؟ یــول؟ یا ... به هر حال این راهش نیست! بی شــک این گونه بیتلاش به هدفهای دون رســیدن است! مکن کاری که هشیاران بخندند! باید کمی همت والا داشت واز دون همتی پرهیز کرد! دل در طبق راستی نهاد و آزادمنش بود که:

راستی موجب رضای خداست . کس ندیدم که گم شداز راه راست

گامیدرجهتشهروندیسبز

تسهيل گرى در عرصه محيطز يست



نگاه منتقد

وضعیت کنونی محیطزیست (تخریب ها و آلودگیها) نمایانگر مشــکلات فراوانی است که حاصل عملکرد انســانی در مسیر توسعه است. ىگە بىم بگویم. در قبال رفتارهای مخرب محیط زیست چه باید کرد؟ با چه مکانیزمی می توان رفتارهای مخـرب شـهروندان در قبــال محیطزیست را یــالوار شــد؟ پاســـقهای متعــددی به این این گزاره حرف مشتر ک فعالان محیطزیست در تقابل با رویکرد توسعه محور است، رویکردی ب سود که به هر طريق، دنبال توســعه و کسـ بیشتر است. سالها کارشناسان اقتصادی و چهرههای سیاسی تـلاش کردنـد با طرح پرسشها و پرســشهای مشــابه می توان داد. ر بهار کی ۔ کی ۔ کی شعارهای توسیم محمور و طرحریزی برنامه های عمرانی، بدون توجه به شــرایط محیط زیستی شاید از مهمترین پاستخهایی که میتوان داد، ایجاد فضا برای آموزش در مورد محیطزیت در مدارس است، که در متنی مستقل می توان یه آن پرداخت و از لزوم آن سخن گفت. اما در مسير جلب رضايت عمومي گام بردارند. اگر بخواهيم دقيق تر درباره اين موضوع سـخن بگوییم، میتوانیـم نمونه هایی عینی از تخریب محیطزیست به واسطه این نوع تصمیم گیری ها ذکر کنیم. خشک شدن دریاچه ارومیه، تخریب در اینجا قصـد داریـم آندکـی از فعالیتهای اجتماعی در قالـب نهادهای مدنی برای دفاع از NGOها نهادهای اجتماعیای هستند که منفک از ساختار دولت و در راستای تأمین اهداف اراضی جنگلی در شــمال کشـور، از بین بر منعک ار ساحتا، دودب و در استای نمین اهدای مشخص تلاش می کنند. در زمین مغطیالیتهای مستند این نهادها در زمان دولت گذشته روز گار خوبی را سیپری نکردند، اما تغییر دولت آنها را امیدوار کرد که فضای بهتری را تجربه کنند. در

اراضی جنگلی در سـمال نسـور، ار بین بردن درختان و اراضی سبز در مناطق شهری به دلیل توسعه راهها و ساختمانها و... در ایــن میــان دولــت حاضـر بـا رویکردی محیطزیستی و پس از دورانی ناامیدکننده محیصریستی و پس ر خورسی سید. بــرای محیط زیست، بر ســر کار آمــده و در بیــش از ۱۸ ماه فعالیــت دولت تدبیــر و امید،

لحظات خــوب و بدی برای محیطزیســت اتفاق افتاده شايددر اينجابد نباشد است. البته در این میان باید ذکـر کرد کـه دولت حاضـر کارنامه بـه مراتب اندکی از ناآگاهی و سماجت بر ناآگاهی مان درباره محیطزیست بگوییم.مدتی پیش ناخواسته در گیر منازعه با نوجوانی شدم که قابسل قبول سرى از دولت همين دولـت همچنان بايد زباله تولید شده از خوراکی خود را درون جوی آب دقت کند تا تأمیسن منافع

برای تحقق برنامه های خود نَّ به ســادگی گذر کــرد. اتفاقات اطراف ما نشان میدهد که مردم سهم عمدهای در تخریب طبیعت دارند و بخـش عمدهای از نقش آنها حاصل کمبود دانش و آگاهی آنها در

مورد طبيعت است. ربی ... شــاید در این جا بد نباشــد اندکی از ناآگاهی و ســماجت بر ناآگاهی مان درباره محیط زیست ر بگوییم. مدتی پیش ناخواســـته در گیر منازعه با نوجوانی شــدم که زباله تولید شده از خوراکی خود را درون جوی آب انداخت و پس از آن در پاسخ به اعتراضی که به او کردم می گفت «کار خاصی نکردم» و تصوری از صدمهزدن به محیط نداشت. با در دانشیکدهای که تحصیل ىيل. یا در دانشـکدهای که تحم



در محیط زیست، ایس تشکلهای محیط زیستی بودنسد کمه وضع بحرانی را یسادآور شدند و تــلاش کردنــد تــا جلــوی تخریب محیطزیســت را بگیرنــد. اکنون نیــز بهترین گزینه برای ارتباط گرفتن با شهروندان و آموزش دادن در مورد محیطزیس تشکلها هستند. در ایسن میان د . بند. در ایـــن میآن دولــت باید نقــش تســهیلگری را برعهــده بگیـرد و فضا را بــرای فعالیــت ایــن تشــکلها مهیــا کند.

ت سخن بگوییچ.

سازمان محیطزیست هم تلاش شده است تا از فعالیت

سازمانهای میردم نهیاد

حمایت شود، اما همچنان نیاز است دولت تسهیلگری و فضا

را بـــرای فعالیت ایـــن گروهها هموار کند. اگر شــرایط برای

فعالیت و اثر گذار ی گرودهای

سبز هموار شود، این گروهها

ضلات محبط

NGOها ارتباط م با مردم دارند و در رابطه شان با مردم دارند و در رابطهشان



برپاییبازارچەخیریە بهنفع نيازمندان پيوند عضو

خیریه گروهی بـا ارایه آثار نقاشـی، عکس و منایعدستی جمع کثیری از هنرمندان برای کمک به این بیماران در نظر گرفته شده است. ایـن بازارچه از ۱۹ تا ۲۵ بهمــن ماه ۱۳۹۳ از ایس بارارچه از ۲۹ تا ۲۵ بیسن ماه ۱۹۳۳ از ساعت ۱۰ میچ تا ۲۰ شبیه در باغ موزه قصر برقرار است و از حضور شما استقبال می کند تعدادی از اعضایی اجبمی میزمندان نقاش ایران، انجمن عکاسان خانه سینما واحد بیوند اعضای بیمارستان دکتر مسیح دانشروری توصیه مارستان رست های مختلف هنرهای توصی منها هستند. تجسمی و سینما هستند.

خيريه

نمایشـــگاه خیریـــه بنـــی آدم، بـــا همــ مهر جمعياز هنرمندان و با هدف تأمين هزینههای درمان تعدادی از بیماران نیازمند به پیوند عضو بر گزار می شود. بر اساس اطلاعات موجـود، بیش از بیسـتهزار بیمار نیازمنـد به عضـو پیوندی در کشـور زندگی میکنند که از این تعـداد هفتهای ۲۶ تا ۱۰ نفر ز این بیماران یا به دلیل نرسیدن به موقع دارو یژن یا شــدت گرفتن بیماری و نبودن ہ اکس عضو اهدایی برای پیوند، جان خود را از دست مىدھند.

۔ بــه همیـــن منظــور نمایشــگاه و بازار چــه

ســن ۲۰ ســالگی برای تأمین نان شبش هر روز از یافتآبـاد برود میرداماد و غــروب از میرداماد . گ دد بافت آباد! پرانتز بستوهای بیعدالتی رفتارهایمان گم کردهایم. به

ر ہے۔ کے کاری خــود را در پشــت بزر گــی موقعیتش مخفی کردہ اســت. گاہ آنقدر خویشتن را خوار می کنیم که مبادا موقعیتی را از دسّت بدّهیم که هیـچ از آن نمیدانیـم و به مدد تملـق و ... آن را تصاحب کردهایم! از بی عاری حضور در آن خسته نمی شـویم و خـود را همچنان بـه بهایی اندک می فروشیم. یاد گرفته ایم که نصیحت گری فعال

از که یوسف به زر ناسره بفروخته بود دنیای عجیبی شــده اسـت. همـه می تازیم، امـا انــگار نمیدانیــم به کجـا میرویــم، چه